



تجربه

کلاسی همه کلاس‌ها

در این چند سالی که معلم کتابخوانی بوده‌ام اول مهر فامیل و آشنا به شوخی می‌گویند سال تحصیلی برای تو هم شروع می‌شود برای معلم ریاضی هم شروع می‌شود. به خیال خودشان هم دارند شوخی فاختری می‌کنند که اگر آن را توبیت می‌کردند




هدی برهانی

آموزگار

هزاران هزار بار پسندیده می‌شد و يك «فیو استار» تیل روی شاخش بود، اما خبر ندارند با این شوخی دارند حال و روز جامعه ما را تصویر می‌کنند. جامعه‌ای که در آن اگر نمره ریاضی‌ات ۲۰ باشد و هیچ کتابی در زندگانی‌ات نخوانده باشی، محبوب‌تری تا این‌که نمره ریاضی‌ات ۱۷ باشد و کتاب‌های بسیاری خوانده باشی.

در چنین جامعه‌ای من اول مهرها را به انتظار می‌نشینم تا دوباره از پس گرمای آتشین تابستان از راه برسند و من به خلوت امن خودم با بچه‌ها در کلاس کتابخوانی پناه ببرم. آنجا که بدون دغدغه جبر و هندسه و ارشمیدس و مندلیف ساعتی به مطالعه می‌نشینم و داستان می‌خوانیم. داستان‌هایی از زندگی سراسر هیجان بشر، داستان‌هایی از غم‌ها، شادی‌ها، موفقیت‌ها، شکست‌ها، با بزرگ‌ترها گاهی زیرآبی می‌رویم و از عشق می‌خوانیم با کوچک‌ترها که بزرگ‌ترین دغدغه‌شان خواهر کوچک‌تری است که دفترشان را پاره کرده، داستان تعامل خانواده خرس‌ها با فرزند جدید را مطالعه می‌کنیم.

من مثل معلم‌های ریاضی و ادبیات يك کتاب برای تمام سال ندارم، من باید در طول سال صد جلد کتاب کودک بخوانم تا نهایتش یکی را برای خواندن در کلاس انتخاب کنم. کلاس کتابخوانی این طوری می‌گذرد. پر از کتاب، پر از خواندن، پر از داستان، داستان‌هایی از زندگی، داستان‌هایی از تاریخ، از معلم بشر؛ کلاس کتابخوانی کلاس همه کلاس‌هاست. آنجایی است که در آن می‌شود همه چیز آموخت. از چه؟ از داستانی ساده. در کلاس کتابخوانی برای هفت ساله‌ها تا هفتاد ساله‌ها درس هست. می‌شود روبه‌روی مدیران ۳۰ ساله پرکار نشست و از هانس و گرتل آموخت که نباید به هر در سبزی روی خوش نشان داد. می‌توان با مادرانی ۲۰ و چند ساله «مهمان مامان» خواند و روزهای آینده و فداکاری‌های مادرانه را تجسم کرد. می‌توان با پیرمردهای ۷۰ ساله داستان آقای اسکروچ و سرود کریسمس را خواند و ترسید از این‌که پیرمردها گاهی در سال‌های پس از جوانی صبرشان کم می‌شود!

اول مهرهای کلاس کتابخوانی اگرچه برای هیچ‌کدام از اولیای همیشه نگران که مدام دنبال کلاس‌های تقویتی و کتاب‌های کمک‌درسی می‌دوند مهم نیست، اما برای ما معلم‌های کتابخوانی که خیلی‌ها اسمشان را هم نشنیده‌اند، يك فرصت فوق‌العاده است. فرصتی برای درس زندگی دادن و فرصتی بی‌نظیرتر برای بچه‌ها که با لبخندهای پهن و شادابشان تمام طول ساعت به قصه تو گوش می‌دهند و وقتی پایان داستان را نیمه‌کاره رها می‌کنی برایش ده‌ها پایان متفاوت می‌سازند. کلاس کتابخوانی کلاس کلاس‌هاست. کلاس بی‌نظیر آموختن. 



سال‌ها هرجا می‌خواستند از علایق کتابخوانی من بدانند محکم می‌گفتم علمی - تخیلی، اصلاً این فضلی بود که به جای گفتن از این‌که مثلاً کتاب درسی دوست دارم یا کتاب علمی و تقسیم‌بندی‌هایی ذهنی مانند آنچه گفته شد، محکم بگویم من فقط علمی-تخیلی دوست دارم و زمانی که می‌پرسیدند مثلاً چی؟ می‌گفتم «هوشمندان سیاره اوراک»!

مروری بر يك خاطره دور و دراز از اولین کتاب!

سفر به سیاره‌ای ناشناخته



حسام آبنوس

رسانه

سال‌ها با همین دو جلدی پز دادم. سال‌ها هرجا حرف می‌شد من هم سینه‌ام را جلو می‌دادم و گلویم را صاف می‌کردم و می‌گفتم «بله، من هم!» سال‌ها با «صبا» و نقطه‌های نورانی خیال‌پردازی کردم و خودم را جای او گذاشتم که پایم به سیاره‌ای دیگر باز شده است. خودم را تصور می‌کردم که در فضا معلقم و انگار که در هوا راه می‌روم سبک شده‌ام. سال‌ها هرجا می‌خواستند از علایق کتابخوانی من بدانند محکم می‌گفتم علمی - تخیلی، اصلاً این فضلی بود که به جای گفتن از این‌که مثلاً کتاب درسی دوست دارم یا کتاب علمی و تقسیم‌بندی‌هایی ذهنی مانند آنچه گفته شد، محکم بگویم من فقط علمی - تخیلی دوست دارم و زمانی که می‌پرسیدند مثلاً چی؟ می‌گفتم «هوشمندان سیاره اوراک»!

اصلاً نمی‌دانم چطور شد خریدمش. فقط یادم هست که نمایشگاهی در نمازخانه مدرسه برگزار شده بود. من هم کلاس اول راهنمایی بودم (ششم امروز) و وقتی بیرون آمدم رمان دو جلدی هوشمندان سیاره اوراک اثر فریبا کلهر در يك مجلد با جلد سخت در دست‌انتم بود. هنوز هم که فکر می‌کنم نمی‌دانم چطور شد این کتاب را انتخاب کردم، ولی هرچه بود تجربه خوب و شیرینی را امروز پس از ۲۰ سال در ذهنم ماندگار

کرده است. کتابی با جلد بنفش که قطعی شبیه خشتی داشت و شب و روز خواندم تا به انتهایش رسیدم. وقتی تمام شد انگار شاخ غول را شکسته باشم و یکی از هفت‌خوان دستم را پشت سر گذاشته باشم حسی سرشار از غرور داشتم.

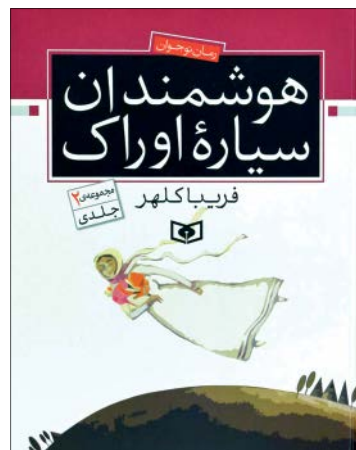
قصه‌ای که چیز زیادی از آن در خاطر من مانده، ولی شخصیت يك دایی در ذهنم هست و موجوداتی که صبا را که منبع نورانی قوی و زیادی در خود دارد به سیاره‌شان می‌برند. از آن بالا انسان‌ها به شکل نقاطی پرنور یا کم‌نور به چشم می‌آیند که نورانی‌تر بودن آنها وجه تمایزشان و غیرعادی بودن و به عبارتی ممتاز بودن آنها را نشان می‌دهد.

اصلاً همین کتاب باب خرید کتاب و به اصطلاح مجوز خرید کتاب‌های بعدی را به من داد و کتاب تنها چیزی بود که پس از خریدن آن با سؤال این‌که «با پول هایت چه کرده‌ای؟» روبه‌رو نمی‌شدم. خاطرم هست بعد از آن از کتابفروشی و لوازم التحریر فروشی آقای حیدری که آن زمان برای من

بزرگ جلوه می‌کرد، ولی بعدها که بزرگ‌تر شدم دیدم خیلی هم کوچک است؛ کتاب‌های دیگری خریدم. دیوان حافظ قطع کوچک یکی از آنها بود. کتابی که فکر می‌کردم من را به دنیای بزرگ‌ترها وارد می‌کند و حالا با این کتاب حرف‌هایی برای گفتن دارم. چون دیده بودم بزرگ‌ترها در جمع دیوان حافظ در دست حرف از آینده و فال و پیش‌بینی روزهای آتی می‌زنند و برای نوجوان آن روزها باورنکردنی بود که يك کتاب بتواند این قابلیت‌ها را داشته باشد. خریدن رمانی از یکی از همین نویسندگان‌هایی که به نویسندگان‌های عامه‌پسند نویسنده مشهور هستند نیز یکی از تجربیاتم در خرید از مغازه آقای حیدری بود. کتابی که خودم چند صفحه‌اش را هم نتوانستم بخوانم، ولی دخترعموهایم آن قدر خواندند که جلد کتاب از آن جدا شد و هربار هم که می‌خواندند، انگار برایشان تازگی دارد و گاهی نم‌اشکی هم احتمالاً در سوگ شخصیت اصلی کتاب می‌ریختند.

البته شاید هوشمندان سیاره اوراک که نشر قدیانی آن را منتشر کرده به این خاطر در ذهنم مانده باشد که اولین خرید کتابم بوده، وگرنه کتاب‌هایی که از مرکز شماره ۹ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در محله قدیمی می‌گرفتم، قدیمی‌تر از ماجرای سفر به فضاست. حتی نگرانی بابت بازگشت به موقع کتاب‌ها به مخزن کتابخانه هنوز از خاطرم يك نشده، ولی به هر حال رمان نوجوان خانم کلهر، سهم زیادی در

خاطرات دوران مدرسه من با کتاب‌ها داشته است. رمانی که هنوز هم وقتی به آن فکر می‌کنم یاد لحظاتی می‌افتم که کنار شوفاژ می‌نشستم و ساعت‌های پس از مدرسه را در عالم سفر به سیاره‌ای دیگر سپری می‌کردم. هیچ‌گاه پیش نیامد که حین خواندن این کتاب با عبارت «الان وقت این کارها نیست» از سوی مادرم که نظارت بیشتری روی درس ما داشت، مواجه شده باشم. او حتی اگر تشویق نمی‌کرد، ولی بابت این‌که مشغول مطالعه غیردرسی هستم، بازخواست نمی‌کرد و تشرمان نمی‌زد. هرچند هیچ وقت در هیچ امتحانی يك سؤال ولو «بیست و پنج صدم نمره‌ای» هم نیامد ولی او من را به خاطر انس با کتاب‌ها توبیخ نکرد. تا جایی که کتابخانه مدرسه را در سال‌های دوم و سوم راهنمایی به ما (من + امیر قرچی) سپردند تا هم نظمی به آنجا بدهیم و هم به متقاضیان کتاب امانت بدهیم. اتفاقی که آن هم یکی از شیرین‌ترین خاطرات دوران مدرسه‌ام است که اگر فرصتی پیش آمد، برایتان همین‌جا خواهم نوشت. 



سرکار خانم سمیه چهارراهی
زادروز تولدتان را
صمیمانه تبریک می‌گویم.
فارسی

آگهی مفقودی
سند و برگ سبز خودرو پراید GLX مدل ۸۹، به رنگ سفید روغنی به شماره انتظامی ۴۹۸ ط ۸۸ - ایران ۵۴، شماره موتور MVM371FBHF000233 و شماره شاسی NATEBAPM8F1000207 به نام مهتاب نگین کار مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آگهی مفقودی
سند و برگ سبز خودرو پراید GLX مدل ۸۹، به رنگ سفید روغنی به شماره انتظامی ۵۹۷ ط ۷۴ - ایران ۵۳، شماره موتور 3620893 و شماره شاسی S1412289629019 به نام اعظم زمانی علویجه مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آگهی مفقودی
سند و برگ سبز خودرو پژو پارس مدل ۸۹، به رنگ سفید روغنی، به شماره انتظامی ۸۱۱ ج ۸۱ - ایران ۶۷، شماره موتور ۵۷۴۸۰۰۵۷۴۷۰ و شماره شاسی NAAN01CA9AE269584 به نام مهدی عسگری دشتی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.